

حکمت چهارم

معرفه الرذائل و الفضائل الاخلاقيه: الْعِزُّ آفَةٌ، وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ، وَ الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ، وَ الْوَرَعُ جُنَّةٌ، وَ نِعَمَ الْقَرِينِ الرُّضَى.

ارزش های اخلاقی و ضد ارزش ها: ناتوانی آفت، شکیبایی شجاعت، زهد ثروت است و پرهیزکاری سپر نگه دارنده است و چه همنشین خوبی است، راضی بودن و خرسندی.

*جمله پنجم: نمی توانم آفت است. اگر انسان می خواهد موفق باشد خیلی کارها را باید در نظر بگیرد من جمله بحث آفت ها را. مثل کشاورزی که همه زحماتش و محصولش را آفت بزند. مثل کسی که بگوید من نمی توانم. چرا بگویی نمی توانم. جزء ممکنات است یا محالات اگر ممکن است پس تو می توانی. روانشناس ها می گویند: شکست موجب سلب اطمینان نیست، سلب اطمینان موجب شکست می شود، آدم خودش را باور نداشته باشد و بگوید نمی توانم او شکست می خورد. امام خمینی می فرمایند: این بی عرضگی ماست که ممکنات را ممتنعات می دانیم وقتی یک عارف و یک فیلسوف و انقلاب گر به این زیبایی سخن می گوید.

داستان را ببینید: مغول حمله می کرد و می گفت سوالی دارم اگر سوالم را جواب بدهید دست ازحمله برمیدارم و الا همین است که می بینید، رسید به همدان پیرمردی گفت من سوالت را جواب می دهم. گفت سوالم این است که خدا تقدیر کرده که شما این قدر فقیر و بیچاره باشید یا نه خدا چنین تقدیر نکرده من را چنین قوی آفریده است؟ پیرمرد گفت: خدا ذلت و بدبختی و کشتار رو برای ما نمی خواهد و تو هم یک انسان عادی و معمولی هستی تو هم قوی خلق نشدی. بعد گفت پس دلیلش چیست؟ گفت: بی عرضگی ما. گفت تو بهترین جواب را دادی هر وقت عرضه داشتید جلوی من رو بگیرید و باز هم جنگید.

وقتی بگوییم نمی توانیم همه چیز را به هم می ریزد. اما توانستن توهمی و تخیلی فایده ای ندارد. می توانیم به شروطی: باید به همراه برنامه، روش، تعقل، هدف، تفکر، باشد که بتوانید.

*جمله ششم: صبر شجاعت است. شجاعت خیلی خوب است، با همه زیبایی و خوبیش شما از اول تا آخر قرآن را بررسی کنید نه فعل شجاعت درش به کار رفته نه اسم شجاعت. برای چی؟ برای این که صبر شجاعت است یک شجاع وارد میدان شود یک روز بیاید و بقیهش نیاد به درد نمی خورد مقاوم باشید تا تهش بایستید، صبر، پیروزی از آن کسی است که بیشتر مقاومت کند، صبر ۱۰۳ بار در قرآن آمده است معانی

مختلفی دارد صبر بر سختی ها، صبر در میدان های جنگ، صبر در مسائل عرفانی، صبر برای کسانی که ازدواج نکرده اند، ۸ معنا دارد و یک معنای مشترک دارد: مقاومت. شجاعت رو برای کجا می خواهی؟ در میدان برای پیروزی می خواهیم. در جهاد اصغر و جهاد اکبر صبر لازم است. جهاد اصغر سوره انفال: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (۶۵): ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!»

کسی که برحق است می داند برای چی می جنگد اما کافر را آوردن نمی داند چه می کند، گیج است. در میدان جهاد اصغر مقاومت و صبر لازم است.

در جهاد اکبر چطور؟ شما را توصیه به صبر و استقامت می کنم و رابطه صبر و ایمان مثل رابطه سر به بدن است، بدنی که سر ندارد به چه درد می خورد، ایمانی که صبر ندارد هم به درد نمی خورد، مقاومت ندارد بی دینی می کند، اختلاس می کند حالا مشکلات اقتصادی یا غیراقتصادی بود صبور باشید تا دینمان نرود، مومن باشیم هم بدون مقاومت فایده ای ندارد باید با هم باشد. مومن بدون صبر هم محکوم به شکست است خب رابطه ش با بحث تقوا چیست؟ یه نقطه قوت هایی شما دارید و یه نقطه ضعف هایی دشمن دارد. اگر شما بخواهید مقاومت بیشتری بکنید باید به میدانی بروید و به سبکی مبارزه کنید که شما قوی هستید و دشمن ضعیف. مبارزه رو بکشانید به اون میدانی که می توانید مقاومت کنید. این روشش هست و باعث تحول و پیروزی می شود.

❖ جمله هفتم: زهد ثروت است. یعنی وابسته نباشید، دلبسته نباشید، بعضی ها ثروت دارند ولی آرام نیستند پرمشکل اند، به چه درد می خورد. ثروتی که باعث آرامش شما بشود و مشکلاتتان را حل کند اون ثروت زهد است دلبسته نیستید. در حکمت ۴۳۹ آمده است زهد بین دو کلمه از قرآن است که خدای سبحان فرمود: «بر آن چه از دست شما رفته حسرت نخورید و به آن چه به شما رسیده شادمان نباشید.» البته اگر کلمه زهد رو بخواهیم درنظر بگیریم در بحث اخلاقی به معنای وابسته نبودن است اما در قرآن مثلاً زاهد در سوره یوسف: یوسف را ارزان فروختند زاهدانه فروختند این بحث ما نیست. زهد در قرآن: سوره حدید آیه

۲۲ و ۲۳: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۲۲)

هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است!

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳)

این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد!

زهد در این است که اگر چیزی از دستتان رفت ناراحت نشوید و چیزی را به دست آوردید خوشحال نشوید. این طوری هر دو طرف زهد را دارید.

از دشمن نقطه ضعف بگیر ولی نقطه ضعف به دشمن نشان نده. هر کس از این کانال وارد شود پیروز است. شما مبارزه را به میدانی ببرید که مقاومت بیشتری داشته باشید و به طرف نقطه ضعف دشمن. اما حالا اگر وابسته باشیم چه؟ اونها ضربه به دلبستگی‌ها و وابستگی‌های ما می‌زنند و پیروز می‌شوند.

*جمله هشتم: ورع سیر است. ورع یعنی در شبهات توقف کنید. اگر ورع داشته باشید سیر دارید. در لغت نامه دهخدا آمده است که: سیر انداختن یعنی تسلیم شدن. کسی که وابسته باشد نقطه ضعف دارد و نمی‌تواند مقاومت کند یا نقطه ضعف برای ما ایجاد می‌کنند در مبهمات. هر جا که مبهمی دارید باید احتیاط کنید. در مسائل جان و ناموس جای ان شاء الله گفتن نیست. اون جا هم که جای مبارزه است جای ان شاء الله گفتن نیست هر جا که احتمال بدهد یه نقطه ضعفی ممکن است برایش درست شود باید احتیاط کند.

کسی که ورع دارد یعنی حواسش جمع است بی احتیاطی نمی‌کند جایی که احتمال بدهد برایش نقطه ضعف ایجاد می‌کنند وارد نمی‌شود اگر این کار کردید ضربه نمی‌خورید اما اگر رفتید و گفتید ان شاء الله خبری نیست اونها می‌فهمند که شما نقطه ضعف دارید و با ان شاء الله وارد میدان می‌شوید و برایش فضای مبهمی ایجاد می‌کنند و نقطه ضعف برایش ایجاد می‌کنند و خلاصه این که اگر بی‌ورعی کردید و نقطه ضعفی از ما گرفتند ما نمی‌توانیم مقاومت کنیم و برامون تصمیم می‌گیرند.

ابن ابی الحدید می‌فرماید: گاهی وقت‌ها عمر پاسبانی می‌داد می‌رفت ببیند چه خبر است، رد می‌شد از کنار خانه‌ای دید صدای مرد و زنی می‌آید و رفت کنار دیوار قدش بلند بود خودش رو کشید بالای دیوار

دید مرد و زنی نشسته اند و سفره ای پهن است و یک ظرفی شبیه ظرف شراب هم کنارشان است گفت: دشمن خدا، فکر کردی خدا همیشه ستاری می کند و شراب می خوری؟ بعد اون طرف گفت: خب این خطای ما احتمالی است، از دور که تو نفهمیدی این ظرف ما شراب است فقط یک ظرف دیدی. اگر به فرض که شراب است و ما خطا کردیم یک خطای احتمالی است اما تو سه خطای حتمی کردی: خداوند گفته تجسس نکنید، خداوند گفته از در وارد شوید و از دیوار وارد نشوید. و وقتی وارد خانه ای می شوید آرامش خانه را حفظ کنید سلام کنید، تو آرامش خانه را برهم زدی.

من یک خطای احتمالی و تو سه خطای حتمی کردی. اگر می خواهی برخورد کنی بگو تا من هم بگم. عمر گفت من نمی گم و تو هم نگو عمر دنبال این خبر رو نگرفت ولی این خبر را کشاندند تا به حالا. این رسم مبارزه است. اگر می خواهی پیروز بشوی نقطه ضعف بگیر. گاهی درون انسان نقطه ضعف هست که همون وابستگی هست و نقطه ضعف بعدی در بی احتیاطی است که برای ایجاد می کنند.

خلاصه ای کسانی که می بینید در جامعه مشکلات زیادی است در خودتان غیرت ایجاد کنید که نترسید و شریک جرم نباشید و منفعت طلبی نکنید تا اینجا یک روحیه مبارزه ایجاد می کند حالا حرفتان را بزنید ولی وابستگی به صاحبان قدرت نداشته باشید، شاید یار داشته باشند ولی یار پولشان هستند خیلی نگران نباشید یه وقت نگو که نمی توانم اعتماد کن به خودت البته برنامه و هدف داشته باش، نقطه ضعف بگیر برو به میدانی که او نمی تواند مقاومت کند ولی تو می توانی ولی نقطه ضعف ندهی، از دلبستگی ها و وابستگی ها نقطه ضعف برای درست نکنند چه طوری برای درست می کنند همین که احتمال دادی که نقطه ضعف است وارد نشو اون که می خواد مبارزه کند باید بداند که دشمن دارد و دشمن برایش نقطه ضعف ایجاد می کند او که نمی تواند در یک میدان واضحی مبارزه کند یک مشتبه ایجاد می کند، برای این که آسیب نیینی احتیاط کن. این ۸ جمله ظاهراً بی ارتباط به هم ولی کنار هم بگذارید آغازی می شود برای ایجاد تغییر و تحولات.

آخرین قسمت حکمت چهارم نِعَمَ الْقَرِینُ الرَّضَى: چه همنشین خوبی است راضی بودن و خرسندی. کلمه قرین در نهج البلاغه دو بار آمده است یکی همین جا است و مورد دوم در کلمه قصار ۱۰۹ آمده است که گفته خوب همنشینی است خوش اخلاقی. وقتی انسان با دوست خوب هست یک احساس خوشایندی دارد وقتی از دوستش جداست عذاب می کشد.

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا فی بعدها عذابُ فی قریبها السلامه

اگر بخواهیم آسایش و راحتی داشته باشیم قدر این قرین را بدانیم. این طور نیست که خداوند آرامش و راحتی را فقط به پولدارها و منصب دارها فقط بدهد خوش اخلاق ها دارند لذت می برند کسانی که حالت رضایتمندی دارند لذت می برند. گنج خوشی در خود ماست. می خواهیم خوش باشیم خوش اخلاق باشیم، رضایتمند باشیم. اما رضایت به چی؟ این جا حذف شده است. در علم بلاغت آمده است گاهی چیزی را که حذف می کنند به خاطر دو دلیل است که به آن دلیلی که قویتر است رجوع کند مثلاً به من گفت چطوری هستی؟ گفتم بیمار. (نمی گوید انا علیل یعنی من بیمارم) شب بیدار و غم طولانی. کلمه من حذف شده است برای این که اگر می گفت من خب می دید و می فهمید حالا که نگفته با فکرت این رو بفهم فکر کن من چی می کشم بیماری یعنی چی، غم طولانی یعنی چی. می خواهد ما را ارجاع به فکر بدهد.

خب در این مثال خداوند راضی به چیست؟ جای فکر است خیلی چیزها را خداوند راضی نیست نگوئید راضی هستیم به رضای خدا. کی خدا راضی به بدبختی شماست و راضی عقب گرد و مشغول شدن به کارهای بی اهمیت است. طرف از قومش بهره ای نبرد خرج مسائل غیرمهم شد کجا خدا به این راضی است؟ چطور ما تقرب به خدا داشته باشیم بگوییم خدایا راضی به رضای تو هستیم در صورتی که ما آمدیم به کم اهمیت ها مشغول شدیم هیچ تقریبی ندارد. خب فکر کنید به چی راضی باشیم؟ به تقدیر الهی، به رزق الهی، به رضای الهی.

آن که راضی شود به رزق الهی غصه نمی خورد چیزی از دستش رفت این رضایتمندی خوب است. اما هر بدبختی سرمان آمد بگوییم خدا خواسته است راضی هستیم. در خطبه ۷۸ آمده است: بعد از جنگ صفین که حضرت برگشتند یک شخص از حضرت پرسیدند: این مسیری که ما رفتیم به جنگ آیا این قضا و قدر الهی بود؟ حضرت گفتند: خودت چه فکر می کنی؟ آیا لازم بود که بروی؟ پس اگر لازم بود خدا تقدیر کرده که به عده ای بروند به جنگ حق و از آن طرف یک عده ای بروند در جبهه ی باطل. بعد آن موقع چه می شود و ثواب و عقاب چه می شود؟ بهشت و دوزخ چه می شود؟ و بعد این تکلیف ما لا یتطاق است من تکلیف دارم عمل به حق کنم ولی قضا و قدر این است که در جبهه ی باطل باشم؟ اگر این طور باشد پس پیامبران برای چی آمدند. خدا که پیامبران را برای بازی نیاورده است. کتب آسمانی پوچ است؟ در نگاه اول خوب است ما طبق قضا و قدر رفتیم ما تسلیم خدا هستیم اما به آخرش فکر کنید؟ انبیا به بازی آمدند دستورات الهی بی خود است؟ بهشت و جهنم بی حساب است؟ این گمان کافران است حرف آن هاست وای بر کافرها. اولش

انسان مقدس کاری می کند خدا چنین خواسته بعد شکایت از خدا می کند. چرا برای من بدبختی خواستی چرا من را بیچاره کردی.

خلاصه این که رضایتمندی و خوش اخلاقی برای انسان حال خوشی می آورد ولی رضایت به چی؟ این رو نگفته باید فکر کنید. ما رضایت به بدبختی و عقب گرد نداریم خدا چنین نخواسته و ما نیز این را نخواهیم.